



۲۰۱۷/۰۵/۰۲



بصیر صباح

تحقیق و جست و جو در ادبیات فولکلور و نقل قول های مشهور

بخش یازدهم (۴)

بالا تر از سیاهی رنگی نیست

عبارت بالا هنگامی بکار برده میشود که آدمی در انجام کار دشواری تهور و جسارت را به حد نهایت رسانیده باشد. البته آن تهور و جسارتی در اینجا منظور نظر است و میتواند مصداق ضرب المثل بالا واقع شود که مبتنی بر اجبار و اضطراب بوده و عامل عمل را وارد به استخوان رسیده باشد. در این گونه موارد اگر عواقب شوم متصوره را متذکر شوند و عامل را از اقدام به آن کار خطیر باز دارند جواب به ناصح مشفق این است که: "بالا تر از سیاهی رنگی نیست". و از سیاهی منظورش شکست یا مرگ است که می خواهد بگوید از آن ترس و بیم ندارد. پیداست وقتی که معلوم شود منظور از سیاهی چیست، طبیعتاً ریشه تاریخی مطلب به دست خواهد آمد. ریشه عبارت مثلی بالا از دو جای مایه میگردد و دو عامل در بوجود آوردن آن مؤثر بوده است. یکی عامل فیزیکی و دیگری عامل تاریخی که البته در علت تسمیه ضرب المثل بالا با توجه به قدمت آن عامل تاریخی منظور نظر است؛ نه عامل فیزیکی که کشف علمی آن قدمت چندنی ندارد. با این وصف بی فایده نیست که عامل فیزیکی آن هم دانسته شود. عامل فیزیکی: به طوری که میدانیم نور خورشید از مجموعه الوان مختلفه ترکیب و تشکیل شده است که چون بر جسمی بتابد هر رنگی که از آن جسم تشعشع کند، جسم مزبور به همان رنگ دیده میشود. چنانچه تمام رنگهای نور خورشید از آن متصاعد شود، جسم به رنگ سفید نمایان می شود که روشنترین رنگهاست. ولی اگر هیچ رنگی از آن جسم تشعشع نکند و تمام نور خورشید را در خود نگاه دارد، در این صورت جسم به رنگ سیاه نمایان میگردد. پس ملاحظه می شود که رنگ سیاه از آن جهت که تمام رنگها را در خود جمع دارد، مافوق تمام رنگهاست و به همین سبب است که گفته اند:

"بالا تر از سیاهی رنگی نیست"

پس مرا با یکی از پری رویان به قصری فرستاد و خود به جایگاهش رفت. چون شب دوم فرا رسید، باز همان صحنه تکرار شد و مرا به خدمت بانوی بانوان نازنین ترکناز بردند. سرم از باده ناب آنچنان گرم شده بود که عنان اختیار از کف دادم و هر لحظه به شکلی از او کام دل می خواستم. خلاصه آن شب نیز رام نگردید و با پری روی دیگر به صبح آوردم. شب سوم عزم جزم کردم که هیچ عذری نپذیرم و تا از آن لعبت طنز کام نگیرم دست از وی باز ندارم. پس در آغوشش کشیده و گفتم:

از زمینی تو، منم از زمینم
لب به دندان گزیدم تا چند
گر تو هستی پری، من آدمیم
و آب دندان مزیدم تا چند
چاره ای کن که غم رسیده کسم
تا یک امشب به کام دل برسم

پری پیکر چون مرا در عشق شهوانی و زودگذر بی تاب دید تا بدانجا که:

لرز لرزان چو دزد گنج پرست در کمرگاه او کشیدم دست
دست بر سیم ساده می سودم سخت میگشت و سست میبوم

مع ذالک خونسر دیش را حفظ کرده، ناصحانه و مشفقانه گفت:

صبر کن کآن تست خرما بن تا به خرما رسی شتاب مکن
باده میخور که خود کباب رسد ماه می بین که آفتاب رسد

ولی چون گستاخی و دراز دستی من از حد بگذشت:

گفت بر گنج بسته دست میاز کز غرض کو تهست دست دراز
گر بر آید بهشتی از خاری آید چون منی چنین کاری
و گر از بید بوی عود آید از من این کار در وجود آید
بستان هر چه از منت کامست جز یکی آرزو که آن خامست
رخ ترا لب ترا و سینه ترا جز دُری، آن دگر خزینه ترا
گرچنین کرده ای شبت بیش است اینچنین شب هزار در پیش است
چون شدی گرم دل ز باده خام ساقیا بخشمت چو ماه تمام
تا ازو کام خویش برداری دامن من ز دست بگذاری
چون فریب زبان او دیدم گوش کردم و لیک نشنیدم

هر چه پری پیکر در مقام موعظه برآمد و مرا به صبر و شکیبایی دعوت کرد، نشنیدم. پس در وی آویختم و در انجام مقصود پافشاری کردم. گفت: حال که در کامجویی اصرار داری و مقاوم هستی لحظه ای دیدگانت را بر هم گذار تا تو را کامروا سازم:

گفت یک لحظه دیده را بر بند تا گشایم در خزینه قند
من به شیرینی بهانه او دیده بر بستم از خزانه او
چون یکی لحظه مهلتش دادم گفت بگشای دیده بگشادم
کردم آهنگ بر امید شکار تا درآرم عروس را به کنار
چونکه سوی عروس خود دیدم خویشتن را در آن سبد دیدم
هیچکس گرد من نه از زن و مرد مونسم آه گرم و بادی سرد

آن زمان گنج بود دستخوشم وین زمان ازدهاست مهره کشم
من درین وسوسه که زیر ستون جنبش زان سبد گشاد سکون
آمد آن یار و زاق رواق بلند سبدم را رسن گشاد ز بند
بخت چون از بهانه سیر آمد سبدم زان ستون به زیر آمد

آزاد مرد قصاب مرا از سبد بیرون کشید و:

گفت اگر گفتمی ترا صد سال
باورت نامدی حقیقت حال
رفتی و دیدی آنچه بود نهفت
این چنین قصه با که شاید گفت

آنگاه سرور و مولایم روی به من کرد و گفت: آری ای کنیزک باوفایم:

من که شاه سیاه پوشانم
چون سیه ابر از آن خروشانم
کز چنان پخته آرزوی بکام
دور گشتم به آرزوی خام

چون خداوندگارم راز نهفته اش را بر من فاش کرد:

من که بودم درم خریده او
برگزیدم همان گزیده او

آنگاه صاحب و مولای من در فضیلت رنگ سیاه و سیاهپوشی چنین گفت: ای کنیزک من، اکنون که به ماجرای سیاهپوشی من آگاه شدی و خود نیز سیاهپوش گردیدی، این را بدان که:

در سیاهی شکوه دارد ماه چتر سلطان از آن کنند سیاه
هیچ رنگی به از سیاهی نیست داس ماهی چو پشت ماهی نیست
از جوانی بود سیه موئی وز سیاهی بود جوان روئی
گر نه سیفور شب سیاه شدی کی سزاوار مهد ماه شدی
به سیاهی بصر جهان ببند چرکنی بر سیاه ننشیند
هفت رنگست زیر هفت اورنگ "نیست بالاتر از سیاهی رنگ"

چون سخن بانوی هند از داستان شاه و کنیزک به پایان رسید، بهرام گور با خاطری شاد بر بستر آرمید و شب لذت بخشی را در آغوش آن طوطی شکر شکن به صبح آورد و عبارت بالا از آن تاریخ و آن واقعه دل انگیز به صورت ضرب المثل درآمد.

پایان بخش یازده (۴)

ادامه دارد

قسمت اول تا یازدهم این مطب را به کمک لینک های آتی مطالعه کنید"

بخش اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۱_.pdf

بخش دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۲_.pdf

قسمت سوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۳_.pdf

قسمت چهارم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۴_.pdf

قسمت پنجم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۵_.pdf

قسمت ششم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۶_.pdf

قسمت هفتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۷_.pdf

قسمت هشتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۸_.pdf

قسمت نهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۹_.pdf

قسمت دهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۰_.pdf

قسمت یازدهم (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۱_۱_.pdf

قسمت یازدهم (۲)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۱_۲_.pdf

قسمت یازدهم (۳)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۱_۳_.pdf

**** * ****